

عزیز دیر مغان

ر. چ. یسنا

به روان پاک برادر و استاد عالیقدرم شادروان محمد علی
بابکان که نخستین معلم من در خواندن دیوان حافظ بود.

حافظ - شاعر بلندپایه ایران - انسانی است که از دیدگاه دینی در مسلمان بودن
او شکی نیست و با این که واژه حافظ در معانی دیگری هم به کار رفته است^۱ اما اصولاً
در نظر همگان تخلص این شاعرگرافقدر به خاطر حفظ قرآن بوده است و خود او گفته
است که:^۲

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ
هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم
یا :

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ
به قرآنی که اندر سینه داری
یا :

حافظا در کنج فقر و خلوت شبهای نار
تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور
۱۷۳/۸

۱. برای مطالعه در معانی واژه حافظ و سود بیشتر نگاه کنید به: نای هفت بند اثر دکتر ابراهیم
باستانی پاریزی صفحه ۴۲۲ مقاله حافظ چندین هنر. استاد در همان صفحه اول مقاله به
استناد بیت ۴/۶۶ نوشته اند: «البته در این که حافظ، حافظ قرآن بوده شکی نیست و
از این که قرآن را به «چهارده روایت» می خوانده و از این سبب «عشق او به فریاد»
رسیده بود انکار نباید کرد.» جسارتاً خدمت استاد عرض می کنم که تعبیر «عشق او به
فریاد رسیده بود» چندان چنگی به دل نمی زند بلکه خود حافظ با ذکر ادات شرطی «ار»
می گوید که: اگر قرآن را مانند حافظ با چهارده روایت آن هم از حفظ بخوانی باز هم
عشق بر فریادت خواهد رسید بنابراین جمله باید به این صورت باشد که: «عشق به فریاد
او رسیده بود» با پوزش از استاد عالیقدر.

۲. برای استخراج بیت ها دیوان حافظ نسخه محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی مورد استفاده
قرار گرفته است. عدد صحیح نشانگر صفحه کتاب و عدد اعشاری نماینده سطر است.

یا :

عشقت رسد به فریاد از خود بسان حافظ

۶۶/۴

قرآن ز بسر بخوانی با چارده روایت

و یا ابیات دیگر که در آن‌ها به قرآن سوگند نیز خورده است و این همه در بیت ۶۶/۴ اعتقاد دارد که حتی اگر قرآن را با چارده روایت از حفظ بخواند تنها عشق فریادرس است.

دیوان حافظ شاهد گویائی است که او اندیشمندی آگاه به معارف بشر در عصر خود بوده است و با همه مسلمانی هرگز خود را گرفتار تعصب خشک نکرده و یک فرد قشری نبوده است، بلکه بهر منطق و آئین بدیده احترام می‌نگرد و در مسجد و کلیسا و آتشکده یکسان حضور می‌یابد و شاید سخن عرفی شیرازی در مورد حافظ مصداق دارد که می‌گوید :

چنان با نیک و بد سرکن که بعد از مردنت عرفی

مسلمانان به زمزم شوید و هندو بسوزانند

تا امروز برای شرح و تفسیر و بررسی غزل‌های حافظ متجاوز از صد کتاب تألیف شده است و هر کدام از آن‌ها با دید خاصی حافظ را مورد مطالعه قرار داده‌اند. ما در این گفتار توجه و اشارات حافظ را به آئین و فرهنگ مزدیسنا مورد مطالعه قرار می‌دهیم. عنوان مقاله از شعر خود حافظ گرفته شده است:

از آن به دیو معانم عزیز می‌دارند
که آتشی که نمیرد همیشه در دل ماست

۱۷/۱۲

حافظ از مزدیسنا و اشوزرتشت چه می‌داند؟

نام و خشور ایرانی - اشوزرتشت - در تمامی دیوان حافظ ۲ بار به کار رفته است:

بیا ساقی آن آتش تابناک

۳۵۷/۱۱

که زردشت می‌جویدش زیر خاک

به باغ تازه کن آئین دین زردشتی

۱۴۹/۴

کنون که لاله بر افروخت آتش نمرود

این دو بیت شاهد گویائی است که حافظ نه تنها با نام اشوزرتشت آشنائی کامل داشته است، بلکه اعتقاد داشته است که زرتشت نیز همانند سایر پیامبران آئینی را بنیاد نهاده است، و از مراسم آتش‌افروزی در آتشکده‌ها نام می‌برد و آن را آئین زرتشتی می‌داند.

می‌دانیم که بنا بر قصص تورات و قرآن حضرت ابراهیم را بامنجنیق به آتش انداختند و تبدیل به گلستان شد و این فرمان از طرف نمرود فرمانروای بابل صادر شده بود.

شگفتی سخن حافظ در این است که لاله قرمز را می‌بیند و با توجه به اصل مجاورت در تداعی معانی که لاله در گلستان باشد به‌طور ضمنی به‌داستان ابراهیم اشارتی می‌کند، ولی تشابه سرخی لاله بسا سرخی آتش او را از آئین ایران باستان غافل نمی‌گذارد و یادآوری می‌کند که با وجود چنین آتشی باید در باغ، آئین دین زرتشت را تازه کرد. اصولاً حافظ تعمد دارد که اغلب از رسوم دین زرتشتی همراه با کلمه آتش سود ببرد، زیرا به تقدس آتش در آئین مزدیسنا وثوق کامل دارد.

به من ده که در کیش رندان مست

۳۵۷/۱۲

چه آتش‌پرست و چه دنیا‌پرست

آتش که از میان عناصر چهارگانه لطیف‌تر، زیباتر، و سودمندتر است از دیرباز مورد توجه اقوام و ملل روی زمین بوده است.

درفرگرد اول و ندیداد که از پیدایش کشورهای جهان گفتگو می‌کند چنین می‌خوانیم: «اولین کشوری که اهورامزدا بیافرید ایران ویج^۳ می‌باشد که هوایش خیلی سرد است آن جا ده ماه زمستان است و دوماه تابستان. آن جا هوا سرد است.» با توجه به موقعیت جغرافیایی ایسران ویج و سرمای سخت آن اهمیت آتش در اوستا خود به‌خود فهمیده می‌شود.

باید دانست که در اغلب ادیان مثل برهمنی، یهودی، عیسوی و اسلام آتش دارای اهمیت خاصی است.

دانشمند آلمانی (شفتلوویتز) در کتاب خویش به نام «آئین قدیم ایران و یهودیت»^۴ مقاله‌ای سودمند در این مبحث نوشته و نشان داده است که چگونه ملل دنیا از نژادهای سپید، سرخ، زرد و سیاه در اروپا، آمریکا، آسیا و آفریقا آتش را می‌ستایند. متمدن‌ترین ملل اروپا با وحشی‌ترین قبایل آفریقا در ستودن عنصر مزبور شرکت دارند.

اما در افسانه‌ها و اساطیر ایرانی، مسأله‌یی که درباره خلق آتش آمده است با آفرینش گیاهان وابسته است به این معنی که در اساطیری اندر باب آفرینش، دوران و مرحله‌یی ویژه از برای خلق آتش بیان نشده است، بلکه آفرینش آتش در خلال خلق رستنی‌ها و نباتات انجام یافت. این خصیصه تنها در اساطیر ایرانی موجود نیست بلکه در اساطیر هند نیز

۳. این واژه در اوستا Airyana Vaedja آمده است و اسم مرکب است و معنی آن زادگاه و خاستگاه آریاها است. نگاه کنید به فرهنگ نام‌های اوستا ذیل همان واژه.

4. Die Alterpersische Religion und das Judentum von Scheftelowitz Giessen, 1920. S. 66,73 (پ.د).

۵. در این موضوع فقره قبلی نگاه کنید به: مزدیسنا و ادب پارسی. جلد اول تألیف دکتر محمد معین، انتشارات دانشگاه تهران ۱/۵۵۳ صفحه ۲۷۳.

این ویژگی و ممیزه وجود دارد. برای یافتن منشأ این پیوستگی بایستی اندکی به عقب برگردیم. زمانی که اقوام آریایی به ویژه هند و ایرانی عادت داشتند برای تولید آتش از سایش دو قطعه چوب استفاده کنند.

بر همین اساس است که در ریگ ودا نیز آمده است که آتش در چوب پدید می آید^۶ اصولاً درخت و چوب آن بزرگترین وسیله ایجاد آتش بوده است و در قرآن نیز به این مطلب برمی خوریم:

الذی جعل لکم من الشجر الاخضر ناراً فاذا انتم منه توقدون ۳۶/۸۰

البته باید توجه داشت که ذوق متنوع بزرگان ادب ایران از این موضوع برداشت های گوناگونی داشته است.

سعدی - همشهری بزرگ حافظ - را نظر آنست که از درخت گل های رنگارنگ مثل آتش سرخی پدید می آید و مراد قرآن همان گل هاست:

گو نظر بسازکن و خلقت نارنج بین

ای که باور نکنی من شجر الاخضر نار

و مسلم است که چوب درخت سبز بالقوه قادر است که آتش به وجود آورد و آنگاه که قوه به فعل آمد و شعله ای برتنه آن چوب رسید بلافاصله شعله های زیبای آتش سرخواهد کشید.

حافظ نیز در همین موضوع گوید:

بلبل زشاخ سرو به گلپانگ پهلوی

می خواند دوش درس مقامات معنوی

یعنی بما که آتش موسی نمود گل

تا از درخت نکته توحید بشنوی

۳۴۵/۳۴۴

علامه محمد قزوینی در حاشیه همین شعر می نویسد:

«یعنی گل نمودار آتش موسی شد، یعنی آتشی که در وادی ایمن بردرخت علیق بر آن حضرت ظاهر گردید و آوازی از آن برآمد که یاموسی انی انا الله رب العالمین. و مصراع ثانی متمم همین معنی است و مراد از نکته توحید اشاره به همان ندای درخت است»^۷.

لا بد توجه دارید که گل نمودار آتش شدن در این معنی است که زیبایی و سرخی آتش تشابه کاملی با زیبایی و سرخی گل دارد و این نظر حافظ با نظر سعدی مطابق است و در همین موضوع ملک الشعراء صبوری گوید:

۶. فرهنگ نام های اوستا. تألیف هاشم رضی. کتاب اول صفحه ۷.

۷. دیوان حافظ. به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی. حاشیه صفحه ۳۴۵.

زندخوان، پازند اگر خواند همی نبود عجب کاشی زردشت، باد افروخت اندر لاله‌زار

دیدیم که حافظ از آتش نمرود و داستان ابراهیم به یاد آئین مزدیسنا، و این که آتش در این آئین مقدس است، می‌افتد. با این مقدمات حال باید بدانیم که چرا حافظ در دیرمغان عزیز است؟

در دیوان حافظ کلمه مغان با ترکیباتی مانند: دیرمغان، پیرمغان، می‌مغانه، مغیچه، خرابات مغان، سرای مغان و... فراوان به کار رفته است.

نخست باید دید معنی کلمه مغان چیست؟

شادروان استاد ابراهیم پورداود می‌نویسد:

«نزد نویسندگان قدیم از کلمه مغ (Magoi و Magos) پیشوای دین زرتشتی اراده شده است. همین کلمه است که در همه السنه اروپائی Mage موجود است. موثقیان از نویسندگان قدیم میان مغ‌های ایرانی و مغ‌های کلدانی فرقی گذاشته‌اند. مغان ایران کسانی هستند که به فلسفه و تعلیم زرتشت آشنا هستند، مغان کلدی در ضمن تعلیم دینی خود از جادو و طلسم و شعبده نیز بهره‌ای دارند، ولی چنان که می‌دانیم در سراسر اوستا جادو و جادوگری نگویده است.

مفسرین اروپائی اوستا این کلمه را به معانی مختلف گرفته‌اند اگر این کلمه را با لغت سانسکریت مگه Magha که به معنی ثروت و پاداش و دهش است مربوط دانسته به معنی دهش و بخشش بدانیم مقرون‌تر به صواب است.

در قرآن نیز یک بار کلمه مجوس که به این هیأت از زبان آرامی به عرب‌ها رسیده ذکر شده است. این کلمه در زبان عربی به معنی مطلق زرتشتی است.^۸

متفقاً نویسندگان قدیم زرتشت را مؤسس آئین مغ یا به عبارت دیگر آورنده دین مزدیسنی دانسته‌اند.^۹

در ادبیات فارسی - خاصه در دیوان حافظ - دیرمغان جایی است که تشنگان را سیراب کنند:

در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست

۲۰/۸

مست از می و می‌خواران از نوگس مستش مست

ای گدای خانقه باز آ که در دیر مغان

۱۳۵/۸

می‌دهند آبی و دل‌ها را توانگر می‌کنند

۸. ان‌الذین امنوا والذین هادوا والصابئین والنصارى والمجوس والذین اشرکوا ان‌الله یفصل بینهم یوم‌القیامه ان‌الله علی کل شیء شهید. ۲۲/۱۷.

۹. برای فایده بیشتر نگاه کنید به: یسنا، گزارش پورداود، جلد اول صفحه ۷۵ به بعد.

و همو در ساقی نامه گفته:

بیا ساقی از می ندارم گزیر به يك جام باقی مرا دست گیر
که از دور گردون به جان آمدم روان سوی دیر مغان آمدم
بیا ساقی از کنج دیر مغان مشو دور کانبجاست گنج روان
ورت شیخ گوید: «مرو سوی دیر» جوابش چه گویی؟ بگو: «شب بخیر»^{۱۰}

سقايت شراب اغلب به عهده مغبجگان مجول بود:

حافظ:

گر چنین جلوه کند مغبجه باده فروش
خاکروب در میخانه کنم مژگان را
دوش رفتم بدر میکند خواب آلوده
خرقه تر، دامن و سجاده شراب آلوده
آمد افسوس کنان مغبجه بساده فروش

۸/۲

۲۹۳/۳-۴

گفت: «بیدارشو ای رهرو خواب آلوده»^{۱۱}

گفتیم که مغان به بیروان آئین زرتشت اطلاق می گردد و می دانیم که آئین میترائیسم (مهرپرستی) در اوستا جای بزرگی دارد و یکی از بخش های بزرگ اوستا به مهریشت موسوم است و این واژه را معانی مختلفی است. مسعود سعد سلمان گوید:

روز مهر و ماه مهر و جشن فوخ مهرگان مهر بقزای ای نگار مهرچهر مهربان
مهر به صورت تنها یا با ترکیباتی در ادبیات فارسی نقش بزرگی ایفا کرده است.

می دانیم مهراب به تاقنمای مزکد (= مسجد) می گویند که به سوی آن نمازی خوانند و خود مزکد که معرب آن مسجد است يك واژه اصیل ایرانی است که از دوبخش (مز+ کد) تشکیل یافته است. بخش اول (مز) به معنی خدا یا مزدا و بخش دوم (کد) به معنی خانه و سراسر است که جمعاً معنی (خانه خدا) را دارد.

در سراسر تاریخ طبری که ترجمه فارسی آن تاریخ بلعمی نام دارد واژه مسجد در صورت اصلی خود یعنی (مزکد) به کار رفته است:

«با داود گفت این جایی مبارک است. آن جا مزکتی باید کردن که اندر آن عبادت کنند»^{۱۲} جالب است که حافظ با تردستی شگفت آوری با توجه به معنی دقیق کلمات اعجاز آفریده است، از جمله خرابات مغان به کار می برد که جمعی تصور کرده اند خرابات يك واژه جمع عربی (خراب+ات) است، حال آن که این واژه هم از دو جزء درست شده است جزء یکم خر یا خور به معنی خورشید و آفتاب و مهر است و جزء دوم آن آباد، آبات، آبه و

۱۰ و ۱۱. نقل از مزدیسنا و ادب پارسی تألیف دکتر محمد معین از صفحه ۴۵۳ به بعد.

۱۲. نقل از راهی به مکتب حافظ تألیف علیقلی محمودی بختیاری صفحه ۷۹.

آب به معنی گنبد، جا، خانه و دیر است پس خرابات (خورآباد، خراب، خرابه) یعنی کاخ یا خانه یا پرستشگاه مهر و بهمان معنی دیرمغان است^{۱۳}.

این که گفتیم خرابات همان دیرمغان است ادعای بیهوده‌ای نیست. آثار باقیمانده نشان می‌دهد که نخستین پرستش‌گاه‌های مهر در غارها ساخته شده است که همیشه جلو آن چشمه‌آبی بوده است. همه نگاره‌های مهری شکل غار و چشمه و گل نیلوفر و گاو و سگ و آدم را دارد.

خاقانی شیروانی واژه خرابات و تناسب آن را با غار و یکسان بودن آن را با دیر مغان در قصیده‌ای چنین آورده است.

به دل در خواص بقا می‌گریزم / به جان زین خراس فنا می‌گریزم

مغان را خرابات کھف صفادان در آن کھف بهر صفا می‌گریزم^{۱۴}

مسعودی در قرن دهم میلادی ویرانه‌های آتشکده آذرگشسب را چنین تعریف می‌کند. «امروز در آن شهر [شیز] آثار عجیبی از ابنیه و نقوش گوناگون هست که کرات سماوی و ستارگان و عوالم بر و بحر و اراضی مسکون و نباتات و حیوانات و دیگر عجایب را نشان می‌دهد».

ملاحظه می‌فرمائید که در گنبد آتشکده‌ها نیز نقش کرات آسمانی خاصه خورشید (مهر) و ستارگان بوده است که همگی نشانه نور است که در آئین مزدیسنا قبله و مهابت به شمار است.

فردوسی (پس از آمدن کیخسرو از توران به ایران و شرح کارهای خود در آن سر- زمین برای کیکوس) گوید:

یکی پند پیروانه افکند بن	نیا چون شنید از نبیره سخن
بتازیم تا خان آذرگشسب	بدوگفت ما همچنین بادو اسب
چنان چون بودمرد یزدان پرست ^{۱۵}	سرو تن بشوییم با پا و دست
بزمزم کنیم آفرین نھان	به زاری ابا کردگار جهان
مگر پاك یزدان بود رهنمای	بپاشیم در پیش آذر بیای
نماید نمایندۀ داد راه	به جانی که او دارد آرامگاه
نگردید يك تن زره اندکی	برین را گشتند هر دو یکی

۱۳ و ۱۴. ایضاً همان کتاب صفحه ۷۶.

۱۵. ملاحظه می‌فرمائید که از شروط ورود به آتشکده (خرابات = دیرمغان) شستن سروتن و دست و پا است. مقایسه کنید با شعر حافظ.

شستشوی کن وانگه به خرابات خرام / تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده ۲۹۳/۵

دمان تا در خان آذرگشپ
 پر از ترس دل يك به يك پر امید
 چو بر آتش تیز برسان شدند
 به پیش خداوند خورشید و ماه
 بر آن موبدان گسوه افشاندند
 بر افشاند دینار برزند و است
 میندار گانش پرستان بدند
 پرستنده را دیده پر آب بود
 هم از پاك یزدان نه بی نیاز
 بی بودند شاهان و آزادگان

نشستند چون باد هر دو براسپ
 برفتند با جامه های سپید
 چو آتش بدیدند گریان شدند
 بر آن جایگه زار و گریان دو شاه
 جهان آفرین را همی خواندند
 چو خسرو به آب مژه رخ بشت
 به يك هفته بر پیش یزدان بدند
 که آتش بدانگاه مهراب بود
 اگر چندت اندیشه گردد دراز
 به يك ماه در آذر آبادگان

حافظ مسلماً می دانسته که پیروان آئین مزدیسنا آتش پرست نیستند بلکه مهراب (یا قبله آن‌ها) نور است که دیرمغان (آتشکده) محل ستایش خدا و توجه به نور (نور مهر، خورشید که همگی از زیباترین تجلیات صفات خداوندی است) است پس می گوید:

در خرابات مغان نور خدا من بینم

۲۴۵/۶

وین عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم

صدالبته حافظ خرابات مغان را جایی بینهایت مقدس و پاك می داند و شرط قدم نهادن در آن محل را پاك بودن می شمارد و به پیروی از آئین میترائیسم که در مسیحیت غسل تعمید و در اسلام غسل با انواع مختلف وجود دارد باید پاك بود.

شستشویی کن و وانگه به خرابات خرام

۲۹۲/۵

تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده

حتی آئین مهر در مسیحیت نیز منعکس است و تأثیر مستقیم دارد.

«از آئین های مهر که در مسیحیت منعکس است در درجه اول شب بیست و پنجم دسامبر یعنی شب اول دی ماه ایرانی است که به سریانی یلدا گفته می شود، یعنی ولادت این شب، شب تولد مسیح گرفته شده و از دیرزمان شب میلاد مسیح بوده است. و این جشن تولد برای مهر گرفته شده چون روز بعد را ولادت خورشید بعد از يك شب طولانی می دانستند^{۱۶} و جشن این روز را در رم قدیم «ناتالیس انویکتیوس سولیس Natalis Invictus solis» یعنی جشن تولد خورشید مغلوب ناشدنی و پیروز نامیدند. روز یکشنبه که روز خورشید و مهر است در نزد مسیحیان نیز مقدس شمرده شده و

۱۶. می دانیم که تا سی ام آذرماه روزها رفته رفته کوتاه و شب ها بلندتر می گردد و شب یلدا درازترین شب سال است که هنوز در ایران با صرف هندوانه جشن گرفته می شود و از اول دی روزها رفته رفته بلندتر می گردد و ولادت خورشید بعد از يك شب طولانی اشاره به همین موضوع است. یسنا

روز تعطیل وعید است. در انگلیسی «sunday» به معنی روز خورشید و در فرانسه «Jour seigneur» است.^{۱۷}

باید گفت که توجه به دیرمغان و خرابات مغان در انحصار حافظ نیست بلکه در شعر حافظ جلوه زیباتر و دل‌انگیزتری یافته است.

آذر بیگدلی در قطعه جاودانی خود فیض و بخشش پیر مغان را عام می‌داند:

به شیخ شهر فقیری ز جوع برد پناه	بدین امید که از جود خواهدش نان داد
هزار مساله پرسیدش از مسایل و گفت	کسه گر جواب ننگفتی نبایدت نان داد
نداشت حال جدل آن فقیر و شیخ غیور	ببرد آتش و نانش نداد تا جان داد
عجب که با همه دانائی این نمی‌دانست	که حق به بنده نه روزی به شرط ایمان داد
من و ملازمت بندگی پیر مغان	که جام می به کف کافر و مسلمان داد.

سلمان ساوجی در رابطه خرابات و دیرمغان با باده گساری چنین آورده است.

من خراباتیم و باده پرست	در خرابات مغان عاشق و مست
می‌کشندم چو سبو دوش به دوش	می‌برندم چو قدح دست به دست ^{۱۸}

۱۷. مهر و مسیح خطابه دکتر ضیاءالدین سجادی در کنگره جهانی خاورشناسان در پاریس (۲۵-۳۱ تیر ماه ۱۳۵۲) نقل از حواشی دکتر معین بر اشعار خاقانی صفحه ۱۳۹.

۱۸. خالی از لطف نیست که این مطلب را هم درباره همین شعر سلمان بخوانیم.

مسیوفرته فرانسوی معلم السنه شرقی در مقدمه‌ای بر آثار عبید زاکانی چنین می‌نویسد: «گویند که سلمان ساوجی که از معاصرین مولانا عبید بود او را ندیده این قطعه در هجو وی بساخت:

جهنمی هجاگو عبید زاکانی	مقررست به بی‌دولتی و بی‌دینی
اگر چه نیست ز قزوین و روستا زاده است	و لیک می‌شود اندر حدیث قزوینی

نکته در این قطعه آن که طرفای ایران قزوینیان را احق گویند. چنان که خراسانیان را خسر و طوسیان را گداو و بخارائیان را خرس و ماوراءالنهری‌ان را راحضی خوانند و این نسبت‌ها از قبیل طعن. باشد مولانا عبید این قطعه بشتید در دم سفر بغداد پیش گرفت چون بدان‌جا رسید سلمان را با دیدیه و کوکبه نام در کنار دجله مشغول عیش و عشرت و مصاحبت ارباب دانش و فضیلت یافت. به تقریبی داخل مجلس وی گردید. سلمان در وصف دجله این مصرع ساخته بود که: «دجله را امسال رفتاری عجیب مستانه است.» و از حاضران تنمیم آن می‌خواست مولانا عبید بدیهه گفت:

«بای در زنجیر و کف بر لب مگر دیوانه است» سلمان را خوش آمد و پرسید از کجائی؟ گفت از قزوینم. پس درائشای صحبت سلمان از وی پرسید که نام سلمان در قزوین معروف و از اشعارش چیزی مشهور است یا نه؟

مولانا عبید گفت قطعه‌ای از اشعار او بسیار مشهور است و این بخواند:

←

بعد از ظهور اسلام و نفوذش در ایران باده گساری به علت حرمت آن در اسلام ممنوع شد و این امر در اختصاص کسانی ماند که دین اسلام را نپذیرفته بودند و از آن‌ها بود زرتشتیان که هنوز آتشکده‌ها (دیرمغان) خود را داشتند و آداب و رسوم خاص خود را به جا می‌آوردند و در دیرمغان یا خرابات از همه کس از هر آئینی با کمال احترام پذیرائی می‌شد.

حافظ که با این عمق اندیشه به آئین باستانی کشورش توجه داشته است گویا همیشه در دلش آتش این عشق زبانه می‌کشیده است، لذا تشابهی بین دل خود و دیر مغان و خرابات و آتشکده‌ها می‌یابد و این چنین دلی با صاحب آن حافظ برای مغان و موبد و پیروان آئین مزدیسنا عزیز و گرامی است و حق داشته است که خود را عزیز دیرمغان بنامد:

از آن به دیر مغانم عزیز می‌دارند

که آتشی که نمبرد همیشه در دل ماست

۱۷/۱۲

حافظ پیر مغان را - که رهبری دیر را به عهده دارد - مرشدی کامل و حلال

مشکلات خویش می‌انگارد.

مشکل خویش بر پیر مغان بدم دوش
دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست
و اندر آن آینه صدگونه تماشا می‌کرد
می‌بینیم که این پیرمغان همیشه بشاش و گشاده‌روست و حافظ، حافظ قرآن را با کمال گشاده‌رویی می‌پذیرد. از سوی دیگر یکی دیگر از علل ارادت حافظ بر پیر مغان و ارستگی کامل پیر است که هرگز خلف وعده نمی‌کند.

میرید پیر مغانم زهن مرنج ای شیخ
چرا که وعده تو کردی و او بجا آورد

و آن جاست که جامی لبریز از شهد صفایش می‌دهند و مست جاودانش می‌سازند و این رهایی از رنج‌های بیهوده زندگی همه به تدبیر پیرمغان و راهنمایی اوست.

شکی ندارم که هاتف اصفهانی غزل زیبای حافظ را خوانده و آن گاه تحت تأثیر اعجاز سخن حافظ در نخستین بند از ترکیب بند جاویدانش - بعد از مقدمه ای - به دیر مغان می‌رود و آن جا را روشن از نور حق می‌یابد.

در پایان این گفتار نخست غزل حافظ و سپس بند اول از ترکیب بند هاتف را به منظور توجه به تأثیر شعر حافظ از آئین مغان و تأثیر متقابل آن در شعر هاتف می‌آوریم

من: خراباتیم و باده پرست
می‌کشندم چوسبو دوش به دوش
در خرابات مغان هاشق و مست
می‌برندم چو قدح دست به دست
آن گاه گفت: «اگرچه سلمان مردی فاضل است و می‌توان این قطعه را به وی نسبت داد اما ظن غالب من آن است که این قطعه از زن او باشد. سلمان از لطف سخن وی دریافت که عبید است مقدمش را غنیمت شمرد و عذر هجای وی بخواست.»
نقل از کلیات عبید زاکانی، به کوشش پرویز اتابکی، صفحه ۱۵۲-۱۵۳.

ونا گفته نماند که تأثرات حافظ از آئین مزدیسنا منحصر به این گفتار نیست بلکه او واژه‌هایی را که مطلقاً مربوط به اوستاست در همان معانی اوستائی خود و نقشی که در اوستا برای آن‌ها آمده است در اکثر غزل‌هایش به کار گرفته است از جمله واژه‌های سروش و مهر و دیو و ... است که به یاری خداوند پاک در گفتارهای دیگر آن‌ها را هم خواهم نوشت.

در سرای مغان رفته بود و آب زده
 نشسته پیر و صلائی به شیخ و شاب زده
 سیو کشان همه در بندگیش بسته کمر
 ولی زترك کله چتر بر سحاب زده
 شعاع جام و قدح نور ماه پوشیده
 عذار مغبجگان، راه آفتاب زده
 عروس بخت در آن خجله با هزاران ناز
 شکسته کسمه و بر برگ گل گلاب زده
 گرفته ساغر عشرت، فرشته رحمت
 زجرعه بر رخ حور و پری گلاب زده
 زشور و عربده شاهدان شیرین کار
 شکر شکسته، سمن ریخته رباب زده
 سلام کردم و با من بروی خندان گفت
 که: «خمارکش مفلس شراب زده»
 «که کرد این که تو کردی به ضعف همت و رای
 زکنج خانه شده خیمه بر خراب زده»
 «وصال دولت بیدار ترسمت ندهند
 که خفته تو در آغوش بخت خواب زده»
 «بیا به میکده حافظ که بر تو عرضه کنم
 هزار صف زدعاهای مستجاب زده»

اینک شعر هاتف:

وی نثار رخت همین و همان	ای خدای تو هم دل و هم جان
هر طرف می‌شنافتم حیران	دوش از سوز عشق و جذبه شوق
سوی دیر مغان کشید عنان	آخر کار شوق دیدارم
روشن از نور حق نه از میزان	چشم بد دور خلوتی دیدم
به ادب گرد پیر مغبجگان	پیری آن جا به آتش افروزی
همه شیرین زبان و تنگ دهان	همه سیمین عذار و گل رخسار
خدمتش را تمام بسته میان	مخ و مغزاده موبد و دستور
شدم آن جا به گوشه‌ای پنهان	من شرمنده از مسلمانی
عاشقی بی‌قرار و سرگردان	پیر پرسید «کیست این» گفتند
گرچه ناخوانده باشد این مهمان	گفت جامی دهیدش از می نساب
ریخت در ساغر آتش سوزان	ساقی آتش پرست و آتش دست

.....